

## قلعه نور

- ۲ -

ملك اسكندر شيخي چون اين عملديد و در آمل بدین امل رسيد دریای مروتش بتلاطم و نسحاب فتوتش بشراکم آمد ، عفو را بر انتقام ترجیح داده الطاف مکنونه خود را در باره ملك کيومرث بتصریح آورد استمالتش کرده ، بند از پایش برداشت و بر فرقی اعلام عزت و سراقق رفعت بر افراشت . اسب و خلعتش داده آزادش ساخت و خود را در دام مکاید و حباله مصاید امیرزاده رستم نینداخت . خلاصه امیرزاده رستم بن شیخ عمر بعد از بند نمودن ملك کيومرث از برای قلعه نور کوتوالی معین و مأمور ساخت و همشیره ملك کيومرث را بحباله نکاح کوتوال در آورد و فتح نامه قلعه نور را باردوی بزرگ حضرت صاحبقران امیر تیمور گورگانی ارسال داشت .

چون اسكندر شيخي کيومرث را مطلق العنان گردانید ، وی بشیراز رفت در مجلس پیر محمد ابن عمر شیخ نواده امیر تیمور گوکان بار یافت ، حضرتش را ندیم خاص شد و در سایه بلند پایه اش پناه جست . یکسال در شیراز توقف و در حضور پیر محمد تشرف داشت تا امیر تیمور در (انزار) و بمرد و از عاریت سرای زندگانی پادشاه روح را در برد . امیرزاده پیر محمد بملاحظه عاقبت اندیشی کيومرث را در بند نمود و آن بیچاره مدتی مدید و عهدی بعید محبوس بود . آن ملك نامدار با آن بسطت ملك و دیار و سلطنت و اقتدار چندی محبوس و از رهائی مأیوس آمد ، چون ذلتش بغایت و نعمتش بنهایت رسید بفرجی بعد از شدت نائل و به یسری پس از عسرت واصل شد . مستحفظانرا غفلت ر بوده یا در بستر راحت غنوده وی از حبس بیرون آمده فرار را برقرار اختیار نمود ، با جمعی قلندر و برخی درویش برهنه سر تبدیل لباس و تعمیر اساس کردند کپنک پوشیده در ظلام شام و روشنی ایام طی منازل و قطع مراحل کرده وارد نور شدند : چون بیای قلعه نور آمدند در یوزگی آغاز نهادند . ملك کيومرث خود را با دربان قلعه دوست و آشنا ساخت و باوی نرد محبت و موذت باخت ، در بساط او مهره نشاط چید و در شب

روز در سرگوش دويد . از چهار طرف پنج حسن بر گماشت که ويرا از شش جهت متحیر سازد و در ششدر غفلتش اندازد تا در قلعه را از حریف بستاند و کوتوال را از کوتوالی این خانه دو قلعه بر گرداند . چون دربان با حسان او فریفته و بحسن بیان او شیفته شد از ملک کیومرث غفلت ورزید و او خود را به پنهانی در درون قلعه کشید . چون اهالی بخواب اندر شدند ، ملک کیومرث بعمارت مخصوص که مأمن راحت و مسکن اقامت خود بود در آمده چراغ در فروز و روشنائی آنخانه را چون روز داشت با حربۀ زیر جامه کوتوال و همشیره خود را کشته در خاک و خونشان آغشته نمود ، برج بلندی که مشرف قلعه و آبادی بود صعود نمود و فریاد بر آورد که من ملک کیومرثم بتدیبر داخل قلعه شده کوتوال را هلاک ساختم و او را بخاک مذلت انداختم هر کس خدمت مرا مطاوع و حضرم را تابع باشد بدین اعلان قدر نشان اطاعت نماید . هوا خواهان چون پروانگان بدور شمع یا اختران بگرد بدر بدور اوج جمع شده تیغها بر کشیدند و ترکان را بقتل رساندند . ملک کیومرث بر ملک خود پایدار و در سر بر عزت استقرار یافت . چون در ایام حبس شیراز نذر داشت که پس از حصول بمأمول و دفع ترکان مغول مذهب امامیه را در رویان و رستمداار پایدار و ملت اثنی عشریه را در گوشه و کنار برقرار سازد ، لهذا همت خود بر این کار گماشت ، مردم رویان و طبرستان را از رویه تسنن خارج و بطریقۀ انیقۀ تشیع تابع ساخت و این مذهب را شایع نمود مگر اهالی قریه ( کدیر ) که در دو فرسنگی و در سمت غرب شمالی شهر کجور و سر راه ساحل دریای خزر واقعست نپذیرفته ، هفتصد اسب اخته پیشکش کردند که تغییر مذهب ندهند و بسنت خود باقی باشند .

و ملک کیومرث که از ملوک مازندران برتری و با بهرام فلک در جنگجویی همسری داشت در ایام فترت یعنی بعد از فوت امیر تیمور گورکان و قبل از استقلال شاهرخ در ملک ایران چند نوبت بقلعه طبرک ری و بسطام و سمنان یورش و حمله برد و همواره فاتح و منصور آمد . امیر الیاس خواجه که از قبل شاهرخ حاکم ری بود از تعدی و تجاوز ملک کیومرث عاجز بود و ملک مذکور گاهی پسر خود را با تحف و هدایای موقور نزد شاهرخ میفرستاد و در کنارش رشوتی که زبان بند بود میبهاد .

رشوت دادی تا ثروت یابد سیمی برخ شاهرخ کشیدی تا از دیگران زرها ستاند. امیر الیاس چون لباس استیصال در بر و افسر وبال بر سر یافت بمبارزت مبادرت جسته در قلع و قمع دشمن شتافت. لشکری در کثرت چون نمل و دروفور چون رمل باتیغهای آخته و اسلحه پُر داخته بدور خود جمع کرده خواست بطرف رویان آید؛ ملک مشارالیه بر این کار سبقت ورزیده اتباع خود را از جبال شاخه و اشیاع را از اطلال راسیه عبور و مرور داده در دربند شمیران مقابل عساکر امیر الیاس ایستاد. آن دلاور که از پستان پیکان شیر خورده و در مهد سپر پرورش یافته بود یهنه مصاف را چون بستر زفاف پنداشته و در قلب و جناح بیرقهای ظفر افراشته با امیر الیاس محاربه سختی کرد. جمعی از امرای عراق درین مقابله مقتول و فرزند دلبند خواجه اسیر و مغلول شد. و او جوانی بود امرود و سروی موزون قد. کیومرث بند ازوی بر کشاد و خلمتش پوشانید نزد پدر فرستاد. این حوادث و قتل موقعی اتفاق افتاد که شاهرخ در ماوراء النهر مشغول محاربه بود و بدین غایله اعتنائی ننمود تا وقتی سید محمد ملک کیلان و سادات مازندران و الیاس خواجه موافقت کرده از اطراف بمدافعه و منازعه ملک کیومرث برخاستند و مملکت رستمدر و رویان را ویران ساختند. سواران پیلتن و پیادگان تن آهن از آن پادشاه ذیجاء رخ تابیدند و در خانه عری و تهائی مات و مبهوش نمودند. آن ملک بحکم وزیر عقل و تدبیر براسبی سوار یا چون پیادگان با حالت زار در جنگلها رو بفرار نهاد تا مگر بیدتش فرزین و باز روزی درین نطع خاکمی با عز و تمکین آید. ملک کیلان و سادات مازندران حسین نامی را که از نیره های جلال الدوله اسکندر زیار بود پیادشاهی نور و فرماندهی کجور تعیین نمودند و بر تأیید و تقویتش افزودند. عیال کیومرث را اسیر و اطفالش را دستگیر نمودند و در قلعه نور محبوسشان ساختند. ملک کیومرث با حالت زار و شدت اضطرار بر آستان رفیع شاهرخ رخ آورد و بدان جایگاه پناه جست و با منشور ایالت رویان و رستمدر معاودت نمود. و این واقعه در هشتصد و پنجاه و هفت بود. و ملک کیومرث در کوشک که آنجا را نردبان قریه «یالو» گویند وفات یافت و آن گردنه ایست که بجهت سختی مرور و صعوبت عبور نردبانش خوانند. ملک کلاس پسر بزرگش همش پدر را بسمت قلعه کجور آورد

تا در آنجا دفن کند . ملک مظفر پسر کهتر برادر ونش پدر را بقلعه راه نداد . ملک کاوس پدر را بعد از غسل در قریه هزار خال کجور در امامزاده های عظام طاهر و محمد دفن کرد و خود بقلعه نور مراجعت نمود .

بعد از فوت ملک کیومرث ملک کاوس در مسند پدر جلوس کرد ، مردی بود غدار و ظالمی ستمکار . مردم رستمدر بربرادر دیگرش ملک اسکندر که در زمان پدر حکومت لارجان و نمارستاق داشت بیعت کردند و او را برسریر سلطنت بردند تا عدالت افزایش و وخامت عاقبت را بیاید و از ظلم و طغیان ملک کاوس بکاهد . ملک کاوس از سلطان سید محمد گیلانی استمداد و استعانت جست تا در مقاومت برادر تاب آرد و جسد او را برتراب اندازد . قشون گیل و دیلم با چندین چتر و علم بمدد او آمده ملک اسکندر را منهزم و اساس سلطنتش را منهدم کردند ، بتوهین او پرداختند و درقلعه نورش محبوس ساختند ، پس از چندی از او بطریقه مخالفت و ثبقه بستند که دیگر با برادر مخالفت نکند . بدین اتفاق و بدین عهد و میثاق از بندش رهائی دادند و ابواب رأفت برایش گشادند ، و فوت ملک کاوس در سنه ۸۷۱ واقع شده .

ملک جهانگیر پسر او درقلعه نور جلوس کرد و سید ظهیرالدین مورخ مذکور که اقوالش درین اوراق مسطور شد از طرف قرین الشرف سید محمد گیلانی بتعزیت اولاد ملک کاوس بقلعه نور مرور کرده در ازاء آن ماتم و سو کواری بیازماندگان سرورافزود ، و ملک جهانگیر در روز چهارشنبه بیست و هشتم ذی القعدة سنه هشتصد و هفتاد و یک با هدایا و تحف بسیار در تبریز بنزد حسن بیگ ترکمان شتافت و برادر خود شاهرخ را بنیابت در قلعه نور گذاشت . درین بین عزالدین نام ورزی که از نوکران شاهرخ بود او را بقتل رسانید و طایر روحش را بشاخسار جنان کشانید .

در سنه هشتصد و هشتاد بحکم حسن بیگ سلطان آذربایجانی و بوساطت سلطان سید محمد گیلانی مملکت رویان و رستمدر مابین ملک اسکندر و ملک جهانگیر تقسیم شد بطوریکه مملکت رویان در تصرف ملک اسکندر در آمد و بلده نور و کازود و لارجان و پشت کوه و لار و قصران ( که شمیران باشد ) و قلعه مسکین یا مشکین و ساوجبلاغ و افته لواسان بملک جهانگیر تعلق یافت . در اوان سنه هفتصد و هشتاد و

پنج یا شش سید فخرالدین آملی از طبقه ساداتی که در مازندران و گیلان سلطنت نمودند بکجور واز کجور بنور آمد. اهالی قلعه نور درینوقت که بی سرو سردار بودند بدون زحمت منازعه و صدمت گیر و دار تسلیم شدند. کوتوالی قلعه را بیکی از کماشکان خود و تمام اهالی قلعه را بساری کوچانید. بعد از فتح قلعه نور سیدفخرالدین مذکور بجانب لار رفت و در موضعی که صاحب تاریخ مازندران «اسبی او» میخواند و حالا بسفیدآب معروف است نزول کرد و در آنجا قلعه حصین و حصنی رزین بود مملو از هر نوع ذخایر و دارای هر گونه نفایس و جواهر. کوتوال قلعه جنگ را آماده شد در وقتی که هوا در نهایت برودت و سردی در غایت سورت بود سیدفخرالدین آن قلعه را محاصره و با اهل آن بمنازعه و مشاجره آمد. چون فتح قلعه دشوار شد بحکم سیدفخرالدین قلعه دیگر بر بالای آن قلعه که مشرف بود ساختند و صد و پنجاه نفر قدرانداز در آن قلعه سر کوب گذاشتند که از هر کس از حجرات و غرف قلعه قدیم سر بیرون میآورد با تیر میزدند و بدین تدبیر قلعه را فتح کردند. و بعد از فتح قلعه لار حکم کرد آنرا ویران ساختند.

انقراض این سادات مذکوره بدست امیر تیمور گورکان شد که همگی را از زن و مرد و پیر و خرد اسیر کرده محبوساً بماوراءالنهر فرستاد و ایشانرا ذلت بسیار داد، اگرچه در زمان شاهرخ بمازندران معاودت و بمقر حکمران آنسامان مراجعت کردند، اما دیگر بسلطنت مستقله و حکومت مستبده نایل نشده کام دل حاصل نکردند، و ابتداء ترقی و تسلط ایشان در مازندران بسبب صفویه بطرز ارشاد و ارادت و پیری و درویشی بوده است و ما را در انساب عالیه و احساب سامیه ایشان اطلاعی کامل حاصل نیست، و اگر هم در بعضی تواریخ ذکری در نسب ایشان ملاحظه شده مشکوک فیه بنظر آمده همین قدر معلوم است که از سادات زیدی و حسنی نیستند و باید حسینی باشند در تاریخ مازندران که باسم خواجه محمد علی اشرفی شیخ علی گیلانی نوشته است. در تواریخ راجع بقلعه نور همین قدر سندی بدست میدهد که ولاة نور بیک نوع تبعیت خاص بشاه اسمعیل صفوی اختصاص داشتند چنانکه میگوید در سنه نهصد و بیست و هشت که او آخر سلطنت شاه اسمعیل بود بحکم آن سلطان نیره آقا محمد

روزافزون پسر آقارستم روزافزون در قلعه نور محبوس شد ، در اوایل سلطنت شاه طهماسب از خبیس خلاص یافت و آقارستم پدر آقا محمد را قصه ایست شیرین و حکایتی است نمکین که ذکر آن مناسب مقام و نوشتن آن مزید زینت کلام است :

آقارستم روزافزون از نوکران سید کمال الدین از سادات مازندران بود بعد از فوت سید شمس الدین حکومت که بسید کمال الدین رسید آقارستم سید کمال الدین را کشته و در خاک و خونش آغشته ساخت و بامیر عبدالکریم نام در حکومت مازندران شریک و باهل آن سامان ملوک شد . شاه اسمعیل که بمحاربه محمدخان شیانی اوزبک بخراسان میرفت و لشکر بدانصب میکشاند ، مأموری نزد آقارستم روزافزون فرستاد و مطالبه خراج کرد . آقارستم جواب داد که دست بدامان محمدخان شیانی بسته و خاطر من از هر ملال و کلال رسته است . وقتی که محمدخان مقتول و ذلیل شاه اسمعیل شد ، بحکم شاه اسمعیل دست محمدخان شیانی را بریده بسکی از نسقچیان داد که بمازندران برده بدامان آقارستم بیندازد و بگوید که اگر دست تو بدامان آقا محمدخان نرسید مادست او را بدامان تو رسانیدیم . نسقچی بفرموده عمل نمود . آقارستم از شدت دهشت و کثرت وحشت فجا کرد . پسرش آقا محمد بجای پدر نشست . تیر و کمان نافرمانی را بشکست ، خاطر خود را نخست و رشته اطاعت را از هم نگست ، بحکم عقل پیرو کردش فلک اثر در مراجعت شاه اسمعیل بسمنان باردوری آن پادشاه قدر فرمان رفته خراج دو ساله مازندران را که هشت هزار تومان میشد تقدیم کرد و خود را در هر امری از امور تسلیم نموده باز بحکومت آن سامان برقرار شد .

در سنه هزار و سه ملک جهانگیر نام که یکی حاکم کجور و دیگری عزالدین ملک جهانگیر حاکم نور بمتابع شاه عباس اول بقزوین آمدند . چون شاه عباس قصد داشت که گیلان و مازندران و طبرستان و رویانرا از شر ولایه و ملوک حصون داشته جزو سلطنت مستقله خود نماید ، عزالدین ملک جهانگیر حاکم نور را اقطاع بخشیده در ساره مسکن داد . بقول تاریخ عالم آراء ملک جهانگیر حاکم کجور که باد نخوت در سر و خیال حکومت در دماغ داشت و بسیار دیوانه و از شیوه تدبیر و دانش بیگانه بود نواب اشرف (شاه عباس) بجهت بعضی مصالح او را مورد بعضی الطاف

ملوکانه و اعطاف خسروانه فرمود در حضرت انیس مجلس خاص و در خدمت جلیس بزم اختصاص بود و در ولایات کیلانات کجور را بدستور باز وا گذاشته بودند. در این وقت که فرهاد و اعتمادالدوله از سفر عربستان عودت نموده بقزوین رسیدند و اهمه برجهانگیر راه و استیلا یافته باز باراده مخالفت و عصیان در افتاده در روزیکه اعیان دولت و ارکان مملکت باستقبال فرهادخان و اعتمادالدوله میرفتند هشارالیه براسبی تازی نژاد مرحمتی نواب اشرف سوار شده بیهانه استقبال راه رستمدار و کجور پیش گرفت و بدانصوب رفت. بعد از لحظه که خبر فرار او شهرت یافت جمعی بتعاقب او مأمور شده بگردش نرسیدند و بگردش نگردیدند. او بکجور رفته بنای طغیان گذاشت و دم از عصیان زد تا آنکه قورچیان عظام بسر کردگی قوشچی باشی بتسخیر



دریچه قلعه میانی بالاده نور (عکس از منوجهر ستوده)

قلعه او مأمور گشته بدانجا رفته او را بدست آوردند و الکای او را ضمیمه ممالک نمودند صاحب عالم آرا این واقعه را بدین تفصیل ذکر کرده لیکن عبد الفتاح فومنی صاحب تاریخ کیلان این حادثه را بدین نهج متعرض است :

فرهادخان در سال هزار و سه با لشکر عراق و فارس روانه عربستان شد مولی

مبارك عرب را كه والی خوزستان بود بدایره اطاعت و انقیاد در آورده باج و خراج بگردن او گذاشته مقضی المرام بافتحی تمام مراجعت نمود. در بیستم شوال سنه مذکور با عز و تمکین وارد دارالسلطنه قزوین گرفتید. شاه عباس فرهادخان و سایر امراء را بنوازشات اختصاص داد. در اکثر لیالی و ایام بعیش و نشاط در غایت فرح و انبساط بساط گسترده قیام مینمودند. فی الجمله شبی شاه عباس با اتفاق فرهادخان و اجله مقربان بدکان سعدی جلاوی نروز نمود و بشرب مدام و بوسه بازی پسران گلفام و جوانان سیم اندام مشغول بود، و بکفی زلف نگار داشت. گاهی ساغر مینارا مینوشید و گاهی شاهد رعنا را میوسید. نرد و ندب میباخت و بلهو و لعب میپرداخت. عقد کهر می گسیخت و صره زر میریخت. بسا چنین حالی خوب و عیشی مرغوب و مطلوب



قلعه میانی بالاده نور (عکس از منوچهر ستوده)

حسب الاشارة ملك جهانگیر مذکور در اوان غلیان سکر و مستی میرعباس سلطان را که بعلو نسب و سمور تبت آراسته بود و خواجه سلطان محمود برادر خواجه حسام الدین وزیر خان احمدخان کیلانی را در زیر دکان سعدی جلاوی بقتل رسانیده و یک سر قوچ جنگی را که در زیر دکان مذکور بسته بودند بشمشیر خونریز دو نیم کرده



با تیغ برهنه متوجه مجلس شاه شد. در خلال این احوال شاه عباس یکی از امرا را امر کرد که شمشیر از دست ملک جهانگیر بگیرد. در همان ساعت فرهادخان کلالی بطور نجوی بشاه عباس گفته شاه ملک جهانگیر را از دخول در مجلس مانع میشود. ملک پزمرده ظاهر و آزرده خاطر بمقام خود رفته باخوف عظیم آنشب را بروز آورده علی الصباح باتفاق برخی از معتمدان که او را ملازم و مقربان بودند بیهانه شکار از راه ری و شهریار عازم مملکت رستمدر شد و بهنگام نصف النهار بندگان اعلای شاهی که بیدار از خواب و هشیار از شراب میشود از فرار ملک جهانگیر خبردار گشته یکصد و پنجاه نفر از سواران خنجرگذار بطلب او میفرستند، و چند نفر از غازیان و فارسان مذکور که بتجلد و تهور مشهور بودند ایلغار کرده بملک رسیده شروع در گریز و فرار میکنند. ملک جهانگیر بازی که در دست داشت بر سر خود نشانده و بکمانداری مشغول شد. تیر ملک که از سندان میگذشت چند نفر از دلوران را از پای انداخته و جمعی را هلاک ساخته بقیه فراراً رو باردو میآیند و شاه را از واقعه مستحضر میسازند. شاه عباس فرهادخان قورچی باشی را با ده هزار کس پیله و سوار بتعاقب او روانه میکند. فرهادخان مدتی قلعه کجور را که مأمین ملک جهانگیر بود محاصره کرد تا بتدبیر بقولی در پنجشنبه ۲۲ شهر جمادی الاولی در سنه هزار و چهار و بقولی در سنه هزار و شش، فتح قلعه کجور نمود، رضوان بیگ قورچی قاجار را بحکومت رستمدر تعیین کرده و ملک جهانگیر را بقزوین برده شاه عباس بقتلش میرساند و قلعه نور و کجور را ویران میسازد. انتهى.

ملوک الطوائف که از نسل کیومرث بن بیستون بودند تمام آنها در عهد شاه عباس منقرض و منهزم و بنای سلطنت و حکومتشان منهدم آمد. **پایان**

